

فصلنامه رهیافت‌های نوین در مطالعات اسلامی

License Number: 85625 Article Cod: SH17K6701479 ISSN-P: 2676-6442

جایگاه فقهی «استثناء التقیه اذا بلغت الدم»

(تاریخ دریافت ۱۴۰۲/۱۰/۱۵ تاریخ تصویب ۱۴۰۲/۱۲/۰۹)

حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد مرادخانی^۱

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی قم، ایران

فاطمه موسوی

دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی قم، ایران

چکیده

تقیه یکی از احکام قرآنی و عقلانی است که در تمام تعاریف ارائه شده، عناصر پنهان ساختن حق یا اظهار خلاف آن و دفع ضرر دینی یا دنیایی به چشم می‌آید؛ و مورد امضای اسلام و هر انسان عاقلی می‌باشد. یکی از باورهای اصیل اسلامی در این زمانه که هر گروه به میل خویش با آن به تعامل پرداخته اند، مساله تقیه است. گروهی با وارونه کردن چهره واقعی تقیه بر علیه مکتب تشیع اقدام کرده و گروهی دیگر با ارائه تعبیرهای کوناگون باب سوء استفاده از این حکم و ایجاد پیامدهای سوئی برای جامعه می‌شوند. آنچه که در این نوشتار سعی شده به آن پرداخته شود، جایی است که فرد برای نجات جان خود لازم می‌شود خون دیگری را بریزد که به بررسی ادله و حدود آن ضمن بازگو کردن مستندات این قاعده امتنانی و اقسام و احکام هر یک، خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: تقیه، احکام، فقه، ضرر، قصاص، قتل، اجبار، تقیه فقهی، انکار، حکومت جور

^۱ نویسنده مسئول Ah.mor@iau.ac.ir

مقدمه

واژه تقیه به معنای پرهیز، نگاه‌داری و پنهان کردن است. براین اساس تقیه را به پنهان کردن مذهب خویش یا خودداری از اظهار آن در مواردی که ضرر جانی یا مالی متوجه شخص باشد و خود را هم مذهب دیگران نشان دادن برای حفظ جان، تعریف کرده‌اند. مفسران، متکلمان و فقیهان نیز تعاریف مشابهی از آن به دست داده‌اند در همه این تعاریف، عناصر پنهان ساختن حق یا اظهار خلاف آن و دفع ضرر دینی یا دنیایی به چشم می‌آید. تقیه از جهات گوناگونی تقسیم شده است شیخ مفید آن را با نظر به حکم آن به واجب، حرام و مستحب تقسیم کرده است؛ از جمله به هنگام ترس از جان، آن را واجب و در صورت ترس از زیان مالی آن را مباح دانسته است. موضوع مورد بحث در این مقاله بررسی یکی از انواع تقیه‌ی حرام است و آن هنگامی است که تقیه منجر به ریختن خون بی‌گناهی، شود که در کتب فقهی از آن به عنوان استثنائات تقیه یاد شده است.

بخش اول: بررسی حکم تکلیفی تقیه

حکم اولیه در مسئله تقیه جواز است نه وجوب. یعنی در صورتی که فرد برای حفظ جان یا مال و عرض خویش از تقیه بهره می‌گیرد کار حرامی انجام نداده است نه اینکه بر او واجب است تقیه نماید. به اصطلاح فقهی تقیه یک رخصت است نه عزیمت؛ لذا در مورد عمار و پدر و مادر او یاسر و سمیه هر دو گونه رخ داد. عمار برای حفظ جان خویش تقیه نمود و ایمان خود را پنهان داشت و در نتیجه جاننش را نجات داد؛ اما یاسر و سمیه تقیه نکردند و به شهادت رسیدند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وقتی از این جریان مطلع شد کار هر دو را تحسین نمود. در روایت آمده است: «أنها نزلت فی عمار بن یاسر حیث أكرهه و أبویه یاسرا و سمیه كفار مكه علی الارتداد فأبى أبواه فقتلوهما و هما أول قتیلین فی الإسلام و أعطاهم عمار بلسانه ما أرادوا مكرها فقیل یا رسول الله إن عمارا كفر فقال كلاً إن عمارا ملئ إيماناً من قرنه إلى قدمه و اختلط الإيمان بلحمه ودمه فأتی عمار رسول الله ص و هو یبکی فجعل النبی ص یمسح عینیه و قال ما لك إن عادوا لك فعد لهم بما قلت و عن الصادق ع فأنزل الله فیهِ إلاً مَنْ أكره الآیه فقال له النبی ص عندها یا عمار إن عادوا فعد فقد أنزل الله عذرک و

أمرک أن تعود إن عادوا»^۱ همچنین بنا بر احادیث و فتاوی فقها، تقیه واجب جایی است که اضطرار و ضرورت بر آن صدق کند و شرط مهم وجوب از دیدگاه فقها به تبع تعابیر احادیث ترس از جان یا آبروی خود یا بستگان و اطرافیان نزدیک است.

کلینی در کتاب الکافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

«سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ [۲] عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْعَبَّاسِ بِالْحِيرَةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الصَّيَامِ الْيَوْمَ فَقُلْتُ ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنْ صُمْتُ صُمْنَا وَ إِنْ أَفْطَرْتُ أَفْطَرْنَا فَقَالَ يَا عَلَّامُ عَلَىَّ بِالْمَائِدَةِ فَأَكَلْتُ مَعَهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ وَ اللَّهُ أَنَّهُ يَوْمٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَكَانَ إِفْطَارِي يَوْمًا وَ قَصَاؤُهُ أَيْسَرَ عَلَىَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقِي وَلَا يُعْبَدَ اللَّهُ»

«در زمان منصور عباسی روزی در حیره بر او وارد شدم. آن روز یوم الشک بود و مردم در شک بودند منصور: گفت یا اباعبدالله امروز روزهای؟ گفتم این مربوط به امام است اگر تو روزه بگیری ما هم روزه می گیریم و اگر تو نگیری ما هم نمی گیریم» منصور به غلامش گفت: «سفره را بیاور» و من با منصور غذا خوردم و قسم به خدا می دانستم که آن روز از ماه رمضان است؛ ولی افطار یک روزه و گرفتن قضای آن برایم آسان تر از این است که گردنم را بزنند و خدا عبادت نشود»^۲ این حکم اولیه تقیه است؛ اما اگر بر اساس قاعده اهم و مهم امر به گونه ای باشد که تقیه نکردن مفسده ای عظیم را به همراه داشته باشد؛ مانند اینکه باعث می شود به دین ضربه وارد شود یا جان عده ای به خطر بیفتند در این صورت تقیه نمودن بر اساس قاعده اهم و مهم لازم و واجب است.

بخش دوم: استثنائات تقیه

از حکم تقیه برخی موارد استثنا شده است و در آن موارد دیگر تقیه جایز نیست. مرحوم امام خمینی^۳ در کتاب رسائل چند مورد را در این باره بیان نموده اند ایشان می فرمایند:

۱. علامه مجاسی، بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۷

۲. کلینی، الکافی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۸۲-۸۳

«إِنَّ أدْلَةَ التَّقِيَّةِ وَ الْحَرَجِ وَ الضَّرَرِ، مَنْصَرَفَةٌ عَنْ بَعْضِ الْمَحْرَمَاتِ الَّتِي فِي غَايَةِ الْأَهْمِيَّةِ بِحَسَبِ الشَّرْعِ وَ الْعَقْلِ وَ ارْتِكَازِ الْمَشْرِعَةِ، كَالْإِكْرَاهِ عَلَى إِبْطَالِ حُجَجِ الْإِسْلَامِ بِالْمَغَالَطَاتِ، وَ كَهَدْمِ الْكَعْبَةِ الْمَعْظَمَةِ وَ مَحْوِ آثَارِهَا؛ بِحَيْثُ يَبْطُلُ هَذَا الْمَشْعَرُ وَ يَمْحُو أَثَرَهُ»^۱

یکی از مواردی که تقیه جایز نیست اموری از واجبات و محرمات است که در نزد شارع با اهمیت است؛ مانند تخریب خانه کعبه و مشاهد شریفه به گونه ای که بازسازی آنها ممکن نباشد در این صورت و لو جان فرد در خطر باشد؛ اما باز نمی تواند به این امور دست بزند.

محقق خویی^۲ تقیه حرام را این گونه تفسیر کرده است: «التَّقِيَّةُ الْمَحْرَمَةُ مَا إِذَا كَانَ الشَّخْصُ بِحَيْثُ لَوْ عَمِلَ عَلَى طَبَقِهَا لَمْ يَتَوَجَّهْ الضَّرَرُ إِلَى شَخْصِهِ وَ لَكِنْ يَوْجَدُ فِي التَّقِيَّةِ ضَرَرٌ عَامٌّ أَهْمٌ يَتَرْتَبُ عَلَى ذَلِكَ؛ مَثَلُ الْفَسَادِ فِي الدِّينِ وَ مَجْتَمَعِ الْمُسْلِمِينَ أَوْ يَسْتَمِرُّ الْفَسَادُ فِيهِمَا بِحَيْثُ يَعْلَمُ أَنَّ الشَّارِعَ لَا يَرْضَى بِوُجُودِ هَذِهِ الْمَفْسَدَةِ وَاسْتِمْرَارِهَا؛ فَفِي مَثَلِ ذَلِكَ لَا يَجُوزُ فِعْلُ التَّقِيَّةِ»

یعنی تقیه حرام آن است که اگر تقیه کند برای خودش ضرری ندارد؛ اما ضرر عامی دارد که متوجه دیگران می شود یا فساد در دین ایجاد می شود. اگر تقیه باعث شود که مردم به گمراهی کشیده شوند، جایز نیست. در مورد کسانی که علیه اسلام و قرآن ردیه می نویسند و تفسیر قرآن را به گونه ای انجام می دهند که دین از بین رفته و نتیجه آن الحاد خواهد بود. اینجا نیز جای تقیه نیست. امام حسین علیه السلام از همین منطق بهره گرفتند و فرمودند اگر امروز با فساد مقابله نشود فاتحه اسلام خوانده خواهد شد:

«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامَ، إِذْ قَدْ بَلَيْتِ الْأُمَّةُ بَرَاعَ مَثَلِ يَزِيدٍ»^۲

هر چند در این موارد ادله لا ضرر، لا حرج، تقیه و مانند آن وجود دارد؛ اما از آنها نمی توان استفاده نمود؛ زیرا ادله طرف مقابل بر این ادله حاکم است.

۱. امام خمینی^۲، رسائل امام، ج ۲، ص ۱۷۷

۲. سید بن طاووس، اللهوف، ص ۲۴

گاه اهمیت مورد تقيه مهم است؛ اما به مقدار موارد فوق نمی‌رسد؛ اما فردی که می‌خواهد مرتکب آن شود دارای جایگاه ویژه‌ای است. مثلاً یک مرجع تقلید که مورد اعتنای مردم است اکراه شود بر خوردن شراب یا حفظ جان برای چنین فردی نیز تقيه در این امور جایز نیست

مورد دیگری که تقيه جایز نیست آنجایی است که تقيه باعث شود اصول اسلام یا مذهب در خطر قرار گیرد. مانند اینکه منحرفان بخواهند احکام ارث و مانند آن را تغییر دهند. اینجاست که عالمان دین نباید سکوت کرده؛ بلکه به مقابله برخیزند و علم خویش را آشکار نمایند. در روایت آمده است: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ عَلَى الْعَالَمِ أَنْ يُظْهَرَ عِلْمُهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سُلِبَ نُورُ الْإِيمَانِ»^۱

یک دیگر از استثنائات تقيه که در روایات نیز بیان شده است آن جایی است که فرد برای حفظ جان خود لازم است خون دیگری را بریزد که این قسمت موضوع بحث ما در این مقاله خواهد بود و به بررسی ادله و حدود آن خواهیم پرداخت. در حدیث صحیحی^۲ از امام باقر^{علیه السلام} آمده است:

«محمد بن یعقوب، عن أبي علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان عن شعيب الحداد، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر^{عليه السلام} قال: «إنما جعلت التقيه ليحقن بها الدم، فإذا بلغ الدم فليس تقيه»

ورواه البرقي في (المحاسن) عن أبيه ومحمد بن عيسى اليقطيني عن صفوان بن يحيى نحوه.^۳

نام ابي علي الأشعري، احمد بن ادریس است که یکی از اساتید کلینی می‌باشد و در اعلی درجه وثاقت قرار دارد، و خود روایت هم در اعلی درجه صحت سند قرار دارد و آنچه امام باقر^{علیه السلام} در این روایت می‌فرماید به صورت مطلق است و در بر اساس آن تفاوتی میان مرد یا زن، عالم یا غیر عالم، سید و عامی نیست؛ لذا اگر فرد عالمی را مجبور نمایند یا خود را بکشد و یا فرد عوامی را، نمی‌تواند به اعتبار اینکه او عالم است و وجود او برای جامعه مفیدتر است، آن فرد عامی را از بین ببرد.

۱. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۲۵۳

۲. علامه مجلسی، مرآة العقول، ج ۹ ص ۱۸۲.

۳. شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲۰

همچنین روایت موثقه‌ای از امام صادق علیه السلام در این مقام وارد شده است که:

«محمد بن الحسن الطوسی یاسناده عن محمد بن الحسن الصفار، عن یعقوب - یعنی ابن یزید - عن الحسن بن علی بن فضال، عن شعيب العرقوفی، عن أبي حمزة الثمالی قال: قال أبو عبد الله علیه السلام لم تبق الأرض إلا وفيها منا عالم يعرف الحق من الباطل قال: إنما جعلت التقيّة ليحقن بها الدم فإذا بلغت التقيّة الدم فلا تقيّة وأيم الله لو دعيتم لتنصرونا لقلتم: لا نفعل إنما نتقي، ولكانت التقيّة أحب إليكم من آبائكم وأمهاتكم، ولو قد قام القائم ما احتاج إلى مساءلتكم عن ذلك ولا قام في كثير منكم من أهل النفاق حد الله»^۱ باتوجه به اختلاف طبقه‌ای که بین شیخ طوسی و صفار وجود دارد می‌توان نتیجه گرفت وی این روایت را از کتاب صفار نقل می‌کند، ضمناً وجه موثقه بودن روایت نیز وجود حسن بن فضال است که از فطحیون است؛ ولی بااین وجود عالمان شیعه به وثاقت و تقوای وی صحه گذاشته‌اند.

بخش سوم: احتمالی دیگر در این دو حدیث

در خود این حدیث شریف دو احتمال وجود دارد احتمال اول که متبادر به ذهن است همان است که گفته شود شخصی تهدید به قتل شود که یا بکشد یا کشته شود، و احتمال دوم این است که اگر در امر تقیه شخص به جایی رسیده است که می‌خواهند او را بکشند و چه تقیه کند و چه نکند کشته خواهد شد، دیگر در اینجا نباید تقیه کرد، مثل جناب میثم تمار که بالای دار هم حرف حق را می‌گفت. هر دو احتمال درست است لیکن احتمال اول اقرب به ذهن است.^۲

• سؤال و جواب

درباره مورد اخیر این سؤال پیش می‌آید که آیا قاعده اهم و مهم که قاعده‌ای عقلی است در اینجا تخصیص خورده است یا نه؟ زیرا عقل می‌گوید فرد عالم برای جامعه مفیدتر است و خود شارع نیز میان عالم و غیر عالم تفاوت قائل شده است. مثلاً در مورد مرگ عالم فرموده‌اند:

۱. همان

۲. امام خمینی، مکاسب محرمه، ج ۲ ص ۱۴۴ و علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵ ص ۴۳۴

«وَإِذَا مَاتَ الْعَالِمُ انْتَلَمَ فِي الْإِسْلَامِ تَلْمَةً لَا تُسَدُّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنْ طَالَبَ الْعِلْمَ لِيَشِيعُهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ مُقَرَّبِي السَّمَاءِ»^۱

بنابراین، از طرفی عقل می‌گوید در تراحم میان آنجا که عالم بخواد جان خود را از دست بدهد و یا یک غیر عالم از میان ببرد، جان عالم مهم‌تر است؛ اما از طرف دیگر روایت امام علیه السلام مطلق است و تقیه در مورد دماء دیگران را به صورت مطلق جایز نمی‌داند مسئله در اینجا چگونه است؟ پاسخ این سؤال آن است که شارع مقدس آنجا که می‌فرماید «فلما بلغ الدم فليس تقية» نمی‌خواهد بگوید از نظر من، عالم و غیر عالم و یا دیگران همه مساوی هستند بلکه از آن جا که اما امر مهم‌تری در کار است تقیه در این موارد را جایز نمی‌داند. شارع مقدس می‌داند اگر این باب را در اینجا بگشاید ممکن است دماء مردم بازی چه دست برخی قرار گرفته و پیامدهای سوئی برای جامعه داشته باشد به همین جهت در مورد دماء، احتیاط شده است این مسئله نیز خود مطابق قاعده اهم و مهم است پس این قاعده عقلی تخصیص نخورده است.

بخش چهارم: بررسی استثناء التقیة إذا بلغت الدم

علامه حلی^۲ در خصوص تقیه و استثنائات آن می‌فرماید:

«يحرم الولاية من قبل الجائر، فإن تعذر، جاز مع الإلزام اعتماد ما لا يسوغ من الظلم إلا أن يبلغ حد القتل، فلا يجوز وإن خاف على نفسه القتل؛ فإنه لا تقية في الدماء»^۳

قبول ولایت جائر جایز نیست؛ اما اگر معذور شد بپذیرد این پذیرش تا جایی است که منجر به قتل دیگران نشود در این صورت پذیرش ولایت ظالم، جایز نیست هر چند جان خودش در خطر باشد.

شهید ثانی^۴ می‌فرماید: «لو اضطره السلطان إلى إقامة حدٍّ أو قصاص ظلماً أو اضطره لحكم مخالف للمشروع، جاز لمكان الضرورة إلا القتل، فلا تقية فيه»^۵

^۱ . شیخ صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۵۰۴

^۲ . علامه حلی، نهاية الأحكام، ج ۲، ص ۵۲۵

^۳ . شهید ثانی، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، ج ۲، ص ۴۲۰

ابن ادريس بر این مسأله ادعاى اجماع نموده است:

«لا يجوز فيه التقيّة عند أصحابنا بلا خلاف بينهم»^۱

امام خمینی^۲ نیز در این باره ادعاى اجماع نموده و می فرماید:

«أما الدماء فلا إشكال، كما أنه لا خلاف في عدم التقيّة فيها»^۳

پس علاوه بر یک صحیح و یک موثق، در این مسئله اجماعی نیز وجود دارد. همچنین برخی برای اثبات این استثناء به عقل و ضرورت دین نیز تمسک کرده اند.^۴

مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب مفصلاً به این بحث پرداخته اند، ایشان می فرماید:

«الخامس لا يباح بالإكراه قتل المؤمن و لو تواعد على تركه بالقتل، إجماعاً، على الظاهر المصرح به في بعض الكتب^۵، و إن كان مقتضى عموم نفى الإكراه والحرَج الجواز، إلا أنه قد صح عن الصادقين صلوات الله عليهما أنه: «إنما شرعت التقيّة ليحقن بها الدم، فإذا بلغت الدم، فلا تقيّة»^۶. ومقتضى العموم أنه لا فرق بين أفراد المؤمنين من حيث الصغر والكبر، و الذكورة والأنوثة، و العلم والجهل و الحر والعبد وغير ذلك. و لو كان المؤمن مستحقاً للقتل لحد ففى العموم وجهان: من إطلاق قولهم: «لا تقيّة فى الدماء»، و من أن المستفاد من قوله عليه السلام: «ليحقن بها الدم فإذا بلغ الدم فلا تقيّة» أن المراد الدم المحقون دون المأمور بإهراقه، وظاهر المشهور الأول و أما المستحق للقتل قصاصاً فهو محقون الدم بالنسبة إلى غير ولي الدم»^۷

۱. ابن ادريس الحلى، السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، ج ۲، ص ۲۵.

۲. امام خمینی، کتاب الطهارة، ج ۱، ص ۵۳۵

۳. محسن فقیهی، درس خارج فقه ۱۲ اسفند ۱۳۹۹

۴. صرح به فی: الرياض ۱: ۵۱۰ و الجواهر ۲۲: ۱۶۹

۵. الوسائل ۱۱: ۴۸۳ الباب ۳۱ من أبواب الأمر والنهی، الحديث ۱ و ۲.

۶. شیخ انصاری، مکاسب، ج ۲، ص ۹۸

مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید در صورتی که فردی اکراه شود که دیگری را بکشد یا خود کشته می‌شود جایز نیست که دیگری را از بین ببرد؛ اجماعاً،^۱ دلیل ما نیز روایتی است که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده و این روایت عمومیت داشته و تفاوتی میان زن و مرد، عالم و جاهل و مانند آن نگذاشته است.

اما در صورتی که فردی که بر آن اکراه شده است مستحق قصاص باشد نسبت به ولی دم این کار جایز است؛ اما نسبت به دیگران کشتن او جایز نیست.

مرحوم شیخ سپس می‌فرماید این ادله شامل مؤمن به معنای خاص یعنی شیعه است و غیر مؤمن را شامل نمی‌شود؛ زیرا ادله تقیه برای حفظ جان مؤمنین آمده است و حکم غیر مؤمنین، همان حکم اهم و مهم است، ضمن اینکه رعایت نکردن تقیه در چنین مواردی باعث ریخته شدن خون مؤمنین می‌شود. «و ممّا ذکرنا یظهر سکوت الروایتین عن حکم دماء أهل الخلاف؛ لأن التقیة إنما شرعت لحقن دماء الشيعة، فحدها بلوغ دمهم لا دم غیرهم. و بعبارة اخرى: محصل الرواية لزوم نقض الغرض من تشريع التقیة فی إهراق الدماء؛ لأنها شرّعت لحقنها فلا یشرع لأجلها إهراقها. و من المعلوم أنه إذا أكره المؤمن على قتل مخالف فلا یلزم من شرعية التقیة فی قتله إهراق ما شرّع التقیة لحقنه. هذا كله فی غیر الناصب، و أما الناصب فليس محقون الدم، و إنما منع منه حدوث الفتنة، فلا إشكال فی مشروعیة قتله للتقیة. و مما ذكرنا یعلم حکم دم الدمی و شرعیة التقیة فی إهراقه وبالجمله، فكل دم غیر محترم بالذات عند الشارع خارج عن مورد، الروایتین فحکم إهراقه حکم سائر المحرمات التي شرعت التقیة فیها.»^۱ در نهایت هم ایشان می‌فرمایند باتوجه به فروض سابق حکم کافر ذمی هم مشخص است، یعنی طبق نظر ایشان هر جایی که شارع خونی را ذاتاً محترم بشمارد تقیه در آن جائز نیست، اما اگر احترام جان وی ذاتی نباشد؛ مانند کافر ذمی در آنجا در صورتی که عدم رعایت تقیه موجب ریخته شدن خون مؤمنی شود، می‌توان تقیه نمود و آن را کافر ذمی را برای نجات جان مؤمن به قتل رساند. (یعنی دیگر خون وی احترامی ندارد)

^۱. شیخ انصاری المکاسب، ج ۲، ص ۹۸.

• فرع دیگر: اکراه به قتل جنین

فرعی که ممکن است مطرح شود این است که آیا عدم مشروعیت تقیه شامل اکراه بر قتل جنین قبل از ولوج روح هم می شود یا خیر؟ که باید گفت ظاهراً شامل وی نخواهد شد؛ زیرا اصلاً قتل نفسی صورت نگرفته است؛ چون هنوز روحی در کالبد وی دمیده نشده است هر چند دیه و تعزیر در بحث حدود و دیات بر چنین جنایتی ثابت است، اما حکم قتل نفس ندارد که بگوییم حکم وجوب تقیه در اینجا تخصیص خورده باشد.

• فرع دیگر: منظور از «دم» در حدیث جان است یا خون؟

بیان این فرع بسیار مهم این است که در روایت ذکر شده است «إذا بلغت الدم» یعنی اگر کار به «خون» کشیده شد «فلا تقیه» پس تقیه ای در کار نیست و مجاز به تقیه نیستید؛ اما آیا منظور امام علیه السلام در اینجا جان شخص است یا خون به معنای زخمی کردن وی یا مثلاً شکستن دست و پا و...؟ یک وجه این است که بگوییم خون شامل هر نوع خونریزی می شود، یعنی اگر کار به زخمی کردن و اجراح شخص برسد، تقیه جایز نیست، مثل اینکه شخصی تهدید شود یا به آن مؤمن آسیبی برساند یا ماشین وی را خراب یا جان خود یا عزیزانش را تهدید کنند، در اینجا طبق این نظر تقیه جایز نخواهد بود.^۱ برخی گفته اند اختصاص دم به قتل، موافق با عدل و انصاف نیست اگر دستور به جرح داده اند اگر راهی وجود دارد باید انسان خود را خلاص کند که این کار را نکند و اگر گفتند که در صورت تمرّد همان بلا را سرخود شما می آوریم باید ضرر را تحمل کند. عقل، عدل و انصاف حکم می کند که همه انسان ها باید پایبند باشند که جان و منافع خود را بر دیگری مقدم نکنند.

محقق خوبی^۲ می فرماید: «إن الظاهر من قوله (عليه السلام): «إنما جعلت التقيّة ليحقن بها الدم». و إن كان هو الدم الذي كان علّة لبقاء الحياة، إلا أنه مع ذلك لا يمكن الحكم بجواز جرح الغير أو قطع أعضائه للتقيّة؛ فإنّ دليل جواز التقيّة كدليل رفع المستكره عليه إنما ورد في مقام الامتنان، فلا

۱. البته با این مبنا آن مواردی که خونریزی در آن نیست را شامل نخواهد شد.

یشمل ما إذا كان شموله منافياً له^۱ ایشان همان گونه که در کشتن افراد تقيه را جایز نمی داند در قطع اعضا هم تقيه را جایز نمی داند؛ زیرا تقيه امتنان بر امت است. اما وجه دیگر این که بگوییم منصرف از روایت اهراق دم به قتل با باشد، به مناسبت حکم و موضوع، یعنی انصراف از لغو مشروعیت تقيه در دم آنجایی است که شخص کشته شود نه اینکه منجر شود به خونریزی یا زخمی شدن آن شخص یعنی حکم تقيه با همه اهمیتش وقتی به حد دم (قتل) رسید، مشروع نیست، یعنی به کشتن رسید، نه با زخم صورت یا به خونی که از دماغ مؤمنی بیاید، پس منصرف است به قتل نفس، به مناسبت حکم و موضوع.

اما صاحب جواهر^۲ در این خصوص نظری دارند: «بل قيل: أن ظاهر الإطلاق يشمل الجراح أيضاً، كما عن الشيخ أيضاً إلا أن لزوم الاقتصار في الخروج عن العمومات المجوزة لفعل المحرمات بالإكراه على المتيقن المتبادر من الإطلاق وهو القتل، يقتضي المصير إلى جواز الجرح الذي لم يبلغ حده، كما هو الأشهر، بل لعله المشهور، بل ينبغي القطع بجوازه، إذا كان الخوف بترکه على النفس. نعم الأحوط اجتنابه حيث لا يعارضه الاحتياط من جانب آخر، كما أنه كذلك بالنسبة إلى إلحاق المسلم بالمؤمن...»^۲ طبق نظر ایشان هر چند متبادر از اطلاق حدیث خصوص قتل، است؛ اما احتیاط آن است که در مورد جرح و خونریزی (یعنی غیر از قتل) توقف کنیم.

• فرع دیگر: تقيه در ضرر به شخص ثالث

فرع دیگری که در مسئله تقيه مطرح است و مرحوم شیخ نیز آن را بیان کرده اند آن است که فرد مجبور شود ضرری را به زید وارد کند تا بر عمر و ضرری وارد نشود به عبارت دیگر آیا انسان می تواند به خاطر دفع ضرر از فرد ثالث، اضرائی را به فرد ثانی وارد کند؟ مرحوم شیخ می فرماید ادله تقيه و لاضرر شامل حال این مورد نمی شود و چنین کاری بر فرد جایز نیست.

۱. سید خویی، مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۶۹۸

۲. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۲ ص ۱۶۹

«الثانی أَنْ الإِکْرَاهَ یَتَحَقَّقُ بِالتَّوَعُّدِ بِالضَّرَرِ عَلَى تَرْکِ الْمَکْرِهِ عَلَیْهِ، ضَرَرًا مُتَعَلِّقًا بِنَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ عَرْضِهِ أَوْ بِأَهْلِهِ، مِمَّنْ یُکُونُ ضَرَرُهُ رَاجِعًا إِلَى تَضَرُّرِهِ وَتَأَلُّمِهِ، وَ أَمَّا إِذَا لَمْ یَتَرْتَبْ عَلَى تَرْکِ الْمَکْرِهِ عَلَیْهِ إِلَّا الضَّرَرُ عَلَى بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ مِمَّنْ یَعُدُّ أَجْنَبِیًّا مِنَ الْمَکْرِهِ بِالْفَتْحِ فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ لَا یَعُدُّ ذَلِكَ إِکْرَاهًا عَرَفًا؛ إِذْ لَا خَوْفَ لَهُ یَحْمِلُهُ عَلَى فِعْلِ مَا أَمَرَ بِهِ، نَعَمْ، لَوْ خَافَ عَلَى بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ جَازَ لَهُ قَبُولُ الْوَلَايَةِ الْمَحْرَمَةِ، بَلْ غَیْرَهَا مِنَ الْمَحْرَمَاتِ الْإِلَهِيَّةِ الَّتِیْ أَعْظَمُهَا التَّبَرُّیُّ مِنْ أُمَّةِ الدِّینِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِينَ؛ لِقِیَامِ الدَّلِيلِ عَلَى وَجُوبِ مُرَاعَاةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَدَمِ تَعْرِیْضِهِمْ لِلضَّرَرِ....»^۱

در ابتدا ایشان می فرمایند اگر عارفاً بر کسی صادق است که مجبور شود عملی انجام دهد که به خود و یا مال یا خانواده اش ضرری وارد شود (که در حقیقت موجب تألم و ضرر به خود شخص است) اما جایی که قرار باشد ضرر به دیگری که نسبتی با وی ندارد وارد شود دیگر در اینجا عارفاً إکراه صدق نمی کند. «لکن لا یخفی أَنَّهُ لَا یَبَاحُ بِهَذَا النِّحْوِ مِنَ التَّقِیَّةِ الْإِضْرَارِ بِالْغَیْرِ؛ لِعَدَمِ شُمُولِ أَدْلَةِ الْإِکْرَاهِ لِهَذَا؛ لَمَّا عُرِفَتْ مِنْ عَدَمِ تَحَقُّقِهِ مَعَ عَدَمِ لِحُوقِ ضَرَرٍ بِالْمَکْرِهِ وَ لَا بِمَنْ یَتَعَلَّقُ بِهِ، وَ عَدَمِ جَرِیَانِ أَدْلَةِ نَفْیِ الْحَرَجِ؛ إِذْ لَا حَرَجَ عَلَى الْمَأْمُورِ؛ لِأَنَّ الْمَفْرُوضَ تَسَاوَى مِنْ أَمْرِ بِالْإِضْرَارِ بِهِ وَ مِنْ یَتَضَرَّرُ بِتَرْکِ هَذَا الْأَمْرِ».^۲

در این قسمت نیز بیان می کنند که ادله جواز تقیه از روی إکراه در این فرض صادق نیست، چرا که بر وی عنوان مکره بار نمی شود. هر دو صورت انجام تقیه یا عدم، آن هیچ گونه ضرری بر وی مترتب نیست. سؤالی که در اینجا مطرح است و آن اینکه آیا این مسئله باعث تخصیص خوردن قاعده اهم و مهم نیست؟ زیرا گاه ضرری که متوجه عمرو است بیشتر از ضرری است که متوجه زید است و می توان با ضرر زدن به زید، ضرر بزرگ تری را دفع نمود؟ پاسخ این است که قاعده اهم و مهم، در فقه دارای نقش کلیدی است و قابل تخصیص نمی باشد. در اینجا اولاً برخی از علما فتوایی بر خلاف نظر شیخ داده اند و گفته اند حکم چنین فردی از باب تراحم خواهد بود.^۳ بنابراین دیدگاه اصلاً قاعده اهم و مهم تخصیصی نخورده است. اما بنا بر دیدگاه شیخ انصاری^۴ نیز این

^۱ . شیخ انصاری، المکاسب، ج ۲، ص ۹۹.

^۲ . همان

^۳ . مرحوم میرزا فلاح شهیدی تبریزی در حاشیه ی خود بر مکاسب این دیدگاه را بیان کرده اند.

اشکال وارد نمی باشد زیرا گفته شد وجه اینکه این مورد از تقیه استثنا شده است این است که اگر چنین تبصره ای در اختیار مردم قرار گیرد باعث حرج و مرج و ایجاد فتنه است. در نتیجه به خاطر دفع آن فتنه که اهم می باشد، حکم تقیه استثنا شده است؛ بنابراین خود این امر نیز بر اساس قاعده اهم و مهم صورت گرفته است.

• فرع دیگر: آیا دلیل شامل ضرر غیر جانی می شود؟

آیا ادله تقیه در جایی که فرد تحت اکراه قرار گرفته است که خسارت و ضرری غیر از قتل را بر دیگری وارد کند نیز جاری است یا نه؟ یعنی آیا فرد می تواند در این موارد بر اساس قاعده لا حرج و لا ضرر و تقیه، به خاطر دفع ضرر از خود به دیگری خسارت وارد کند یا نه؟ مرحوم شیخ می فرماید در اینجا دو وجه وجود دارد:

یکی اینکه بگوئیم ادله اکراه شامل حال چنین فردی شده و وی می تواند به جهت دفع ضرر از خود به دیگری ضرر برساند. زیرا ضرورات محظورات را مباح می کند.

«الأول أنه كما يباح بالإكراه نفس الولاية المحرمة، كذلك يباح به ما يلزمها من المحرمات الآخر و ما يتفق في خلال ها، مما يصدر الأمر به من السلطان الجائر، ما عدا إراقه الدم إذا لم يمكن التفصّي عنه، و لا إشكال في ذلك»^۱

وجه دیگر اینکه بگوئیم ادله ای که برای دفع ضرر تشریع شده است در حق دیگرانی که ضرر متوجه آنها می شود نیز جاری است و همان طور که دفع ضرر از خود فرد شامل این ادله است، دفع ضرر از دیگری نیز شامل این ادله است. پس نمی توان به خاطر دفع ضرر از خود، ضرری را به دیگری وارد نمود. مرحوم شیخ این دیدگاه را می پذیرند.

مرحوم شیخ انصاری می فرماید حدیث رفع اکراه و دفع ضرر امتنانی را بر امت اسلامی قرار داده است و در صورتی که تنها شامل برخی شود، دیگر بر دیگران امتنانی نخواهد بود؛ بنابراین در صورتی که دفع ضرر از خویش متوقف بر ایجاد ضرر به دیگری باشد، این امر جایز نمی باشد.

۱. شیخ انصاری، المکاسب، ج ۲، ص: ۸۷

«إنما الإشكال في أن ما يرجع إلى الإضرار بالغير من نهب الأموال و هتك الأعراض، و غير ذلك من العظائم هل يباح كل ذلك بالإكراه و لو كان الضرر المتوعد به على ترك المكروه عليه أقل بمراتب من الضرر المكروه عليه، كما إذا خاف على عرضه من كلمه خشنه لا تليق به، فهل يباح بذلك أعراض الناس و أموالهم و لو بلغت ما بلغت كثرة و عظمه، أم لا بد من ملاحظه الضررين و الترجيح بينهما؟ وجهان من إطلاق أدله الإكراه، و أن الضرورات تبيح المحظورات. و من أن المستفاد من أدله الإكراه تشريعه لدفع الضرر، فلا يجوز دفع الضرر بالإضرار بالغير و لو كان ضرر الغير أدون، فضلاً عن أن يكون أعظم. و إن شئت قلت: إن حديث رفع الإكراه و رفع الاضطرار، مسوق للامتنان على جنس الأمة، ولا حسن في الامتنان على بعضهم بترخيصه في الإضرار ببعض الآخر، فإذا توقف دفع الضرر عن نفسه على الإضرار بالغير لم يجوز و وجب تحمّل الضرر.» البته ایشان در ادامه اضافه می کنند که: «هذا، و لكن الأقوى هو الأول؛ لعموم دليل نفى الإكراه لجميع المحرمات حتى الإضرار بالغير ما لم يبلغ الدم، و عموم نفى الحرج؛ فإن إلزام الغير تحمّل الضرر و ترك ما اكروه عليه حرج. و قوله عليه السلام: «إنما جعلت التقية لتحقق بها الدماء، فإذا بلغ الدم فلا تقية»، حيث إنه دلّ على أن حدّ التقية بلوغ الدم، فتشريع لما عداه» یعنی به خاطر عمومیت دلیل نفی اکراه شامل تمامی محرمات می شود، حتی ضرر رساندن به غیر مادامی که به مرحله دم نرسد و دلیل دیگر عموم دلیل نفی حرج است که شامل هر حرجی می شود به اضافه صحیحی مورد بحث که هر حالتی غیر از حالتی که منتهی به اراقه دم شود را مشمول تقیه می داند.

نتیجه گیری

در پایان این مقاله و در جمع بندی کلی موضوع باید اذعان داشت اصولاً با آغاز حیات انسانی، همه حکومت ها و مکاتب الهی بویژه اسلام مساله تقیه را قبول کرده و به آن عمل می کنند؛ برای مثال در سیره حضرت امام (ره) بعد از انقلاب مواردی از تقیه است، مانند جایی که فرمودند: «با ریاست جمهوری بنی صدر مخالف بودم ولی سکوت کردم.» در صدر اسلام نیز این موارد همانند جایی که عمار برای نجات جان خود تقیه کردند وجود داشته است. اما در نهایت صرف نظر از اقسام و انواع تقیه و شرایط همانگونه که مرحوم شیخ انصاری (ره) فرموده اند، هر جایی که شارع خونی را ذاتاً محترم شمارد تقیه در آن جایز نیست. پس نمی توان به خاطر دفع ضرر از خود،

ضرری را به دیگری وارد نمود و همه انسان ها بدون توجه به خصایص فردی و اجتماعی باید پایبند باشند که جان و منافع خود را بر دیگری مقدم نکنند اگر چه این ضرر به مرحله دم برسد.

منابع و مآخذ

قرآن کریم و بعد

۱- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار، اسلامیه، تهران، ۱۳۸۶، چاپ چهارم، جلد ۶۶ و ۷۵

۲- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، مرآه العقول، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۹، جلد ۹

۳- محمد بن یعقوب، کلینی، الکافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷، جلد ۴

۴- بن طاووس، علی بن موسی، ترجمه: حسینی، اسلامی، متن کامل و ترجمه، انتشارات بوستان قرآن، ۱۳۹۰، چاپ اول، تهران

۵- امام خمینی، المکاسب المحرمه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام جلد ۲

۶- صدوق، محمد بن علی، الخصال، اسلامیه، تهران، ۱۳۶۳، ج ۲

۷- علامه حلی، حسن بن یوسف، نهایه الاحکام، موسسه آل البيت عليهم لاهیات التراث، قم، ۱۳۶۸، جلد ۲

۸- شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضه البهیة فی شرح المعه الدمشقیه، مکتبه الدواری، ۱۴۱۰ ه.ق، قم، جلد ۲

۹- ابن ادريس حلی، ابی جعفر بن منصور، السرائر، موسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق، چاپ دوم، جلد ۲

۱۰- الحر العاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، موسسه آل البيت عليهم لاهیات التراث، قم، ۱۳۶۷، جلد ۱۱

۱۱- انصاری، مرتضی، مکاسب، بوستان کتاب، قم، ۱۳۹۴، چاپ ۸، جلد ۲

۱۲- سید ابوالقاسم، موسوی خویی، مصباح الفقاهه، موسسه انصاریان، قم، ۱۳۷۵، جلد ۱

۱۳- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، جامعه مدرسین قم، قم، جلد ۲۲